

اندیشه‌های بهائی در اشعار برخی از شعرای معاصر

ع - صادقان

در آثار طلعات قدسیه، امر بهائی بارها به این مطلب اشاره شده که تعالیم این امر «روح عصر» است و این روح در همه، مظاهر مختلفه، زندگی کم و بیش تجلی پیدا کرده است. در یک قرن و نیمی که از ظهور حضرت بهاء‌الله می‌گذرد خوشبختانه برخی از شعرای فارسی‌زبان این روح را به قوه شهود و ادراک درونی دریافته و در اشعار خود مضامین بسیار نزدیک به اندیشه‌هایی که در تعالیم بهائی وجود دارد، آورده‌اند. در اینجا یک بار دیگر این حدیث معروف به خاطر می‌آید که می‌گوید: «ان لله کنوزاً تحت العرش و مفاتیحها السنة الشعراء.»

علو مقام و حیثیت انسان، طرفداری از صلح عمومی و محکوم کردن جنگ و جدال، لزوم خلع سلاح عمومی، اندیشه، جهان‌گرایی و لزوم استقرار حکومت واحد جهانی، برابری حقوق زن و مرد و لزوم رفع حجاب که سدی است بزرگ در راه حصول این برابری، احترام به زن به عنوان شریک زندگی مرد، نگرستن به مادر به عنوان اول مرتبی کودک، مخالفت با هرگونه تعصبات جاهلیه از قبیل تعصب مذهبی، وطنی، نژادی و امثالها، ظلم‌ستیزی و طرفداری از استقرار عدالت از جمله مضامینی است که در اشعار این قبیل شعراء آمده است.

البته نمی‌توان ادعا کرد که برخی از این مواضع در آثار گذشتگان یکسره وجود نداشته، کما آنکه در برخی از اشعار شعرای متصوف رگه‌های اخوت و برادری و ترک تعصب وجود دارد، ولی اندیشه‌هایی از آن قبیل که در بالا ذکر شد در قرون گذشته اصولاً مطرح نبوده و کسی بدانها توجه نداشته است.

هرچند تأثیرپذیری مستقیم این شعراء از امر بهائی مسلم و محرز نیست و لکن نزدیکی افکار آنان با برخی از مضامین و تعالیم این امر الهی یک بار دیگر ثابت می‌کند که شعراء هم از الهام بهره‌ای دارند:

پیش و پسی بست صف کبریا پس شعرا آمد و پیش انبیا
(نظامی)

اکنون نگاهی به اشعار تنی چند از شاعران يك قرن و نیم اخیر می‌اندازیم:

۱- دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی

در آثار کمتر شاعر پارسی‌گوی این همه مضامین نزدیک به اندیشه‌های بهائی را می‌توان یافت. دکتر رعدی چند سال نماینده ایران در سازمان یونسکو بود و پس از آن نیز سالی چند به عضویت این مؤسسه جهانی درآمد و با سازمان ملل همکاری نزدیک داشت. در منظومه ذیل که به نام «جنگ و صلح» نامیده شده استقرار حکومت جهانی و ارتش بین‌المللی توصیه شده، و در تصویر جهان آینده تربیت کودکان برای صلح و آزادی معقول علاج دردهای جهان و چاره جنگ دانسته شده است:^۱

وآن سه را عقل پذیرد چو شود دورنگر
حکمران بر همه اقوام و به گیتی داور
باختر در کنف قدرت او چون خاور
نشود ساخته وز هیچ کسی فرمانبر
که همان دولت یکتای عدالت‌پرور
آرد و چیند از این باغ بهشت آئین بر
برده میراث همین رسم و ره از مام و پدر
چو رقیبی نبود، جنگ نباشد دیگر
همه خندند به جنگ‌آوری اسکندر
یا ز تیمور نیابند نشان در دفتر
نیز از هیتلر اهریمنی و از قیصر
بل بنازند به هر باهنر و دانش‌ور
قومی از قوم دگر مهتر و یا خود کهتر
جنگ ناکرده از این کار ببیند کیفر
صرف گردد همه دارائی و زور و همه زر
خود ضروری است به دو اصل نخستین یاور
بر موانع که به راه است نیابند ظفر
نه تبهکاری و بی‌رخصت قانون کر و فر
عاقبت بر سر این خاک بیفشاند پر
بنهد بر سر نوع بشر از صلح افسر...
(ص ۶۹)

چاره جنگ سه اصل است چو نیک اندیشی
دولتی واحد و قادر به جهان می‌باید
دولتی منحصر و چیره در اقطار زمین
زیر فرمانش سپاهی و جز آن هیچ سپاه
بود این اصل نخستین و دوم اصل آن است
کودکان را همه با تربیت صلح ببار
سازش و صلح ره و رسم پسر گردد و دُخت
جنگ چون زاده، وحشت ز رقیبی باشد
دگر افسانه شود خشم خشایارشائی
وضع تاریخ دگرگون شود و از چنگیز
با تمسخر ز ناپلئون همه رانند سخن
گر بنازند ننازند به هر خونخواری
جز به فرهنگ و به داد و هنر خود نشود
هرکه او روی به جنگ آرد و جوید پیکار
بهر آسایش مردم نه پی جنگ و جدال
سومین اصل که بایسته بود آزادی است
اگر آن نیست، همان دو چو بتازند به پیش
لیک آزادی معقول بود کارگشا
این سه اصل از به جهان حاکم قادر گردند
کاش آن روز رسد زودتر و دست قضا

وی در منظومه دیگری تشکیل دولت واحد جهانی و ارتش بین‌المللی را تنها چاره نابسامانی‌های عالم می‌داند:

دولتی واحد ببايد بر جهان فرمان‌روا در ضروری بودن آن جای هیچ انکار نیست

در قدیم از قم به اسپهان سه روزی راه بود در جهان بهر لزوم وحدت و امکان آن بی‌گمان هر ملتی را اختیاری لازم است لیک کار اقتصاد و امن عالم روبراه دولت واحد ز هر دولت ز نیرو برتر است در برش چون جمله کشورها چو استان‌ها شوند حاکمیت باشد از نوع بشر نی از ملل دولت واحد چو مستولی شود دیگر سلاح هرچه اندیشم، به غیر از دولت واحد دگر عاقبت ناچار باید سوی آن مقصد رویم

در این بیت زیبا فکر جهان‌گرایی را القاء می‌کند :
مرد دیار عشق را جمله جهان وطن بود

در ستایش وحدت و دولت واحد :

پاینده بود مفسده تا مردم دنیا
از محور وحدت بگریزند و ندانند
بی‌دولت واحد همه در جنگ و نفاقند

وین زمان يك روزه ره از هند تا بلغار نیست
به ز تقلیل فواصل مدرک و معیار نیست
کس نگوید در امور داخلی مختار نیست
جز به فرمان یگانه دولتی هشیار نیست
هیچ دولت را بجز او لشکری جرّار نیست
در میانشان این کشاکش‌های نکبت‌بار نیست
مظهر آن حاکمیت جمعی از اشرار نیست
خاصه بپ هسته‌ای در شرق و غرب انبار نیست
آنچه انسان را دهد از نیستی زنهار، نیست
چون ضرورت ره گشاید ره مگو هموار نیست...
(ص ۹۹)

چند بپرسی ای عسس من کیم و کجائیم؟
(ص ۲۴۴)

مفتون نظامات خود و باور خویشند
کآواره ز سرگشتگی محور خویشند
زان روی که هم دشمن و هم داور خویشند...
(ص ۴۶۷)

شاعر جنگ را آفتی برای جهان می‌داند و برای استقرار صلح پایدار چشم به راه قدم
«هورامزدائی» و کرامات «ید و بیضائی» و «فرخنده دم عیسائی» است :

چو یکی سنگ فرود آمده بر مینائی است
جنگ و کین دشمن هر منظر و هر مرائی است
به دل‌افروز قدم هورامزدائی است
انتظارم به کرامات ید و بیضائی است
چشم امید به فرخنده دم عیسائی است...
(ص ۲۱)

در ابیات ذیل به منسوخ شدن جنگ و جدال امید بسته و از بین رفتن تبعیضات نژادی را نوید
می‌دهد :

زداید از دل صاحب‌دلان گیتی زنگ
دگر کسی نکند در جهان به جنگ آهنگ
پی رفاه شود صرف دانش و فرهنگ
بجای بپ شرپاش و آتشین نارنگ*

امیدوار چنانم که چون فرشته صلح
دگر ز روی زمین جنگ و کین شود زائل
هماره این همه زر در بهای جنگ‌افزار
جهانیان ز محبت به هم گل افشانند

* نارنجک

در آن زمانه که منسوخ گشت حرفه، رزم
 سپید پوست شود سرخ پوست راهنما
 دگر نه تیپ بماند، نه هنگ، نه سرهنگ
 به زرد پوست برابر شود نژاده رنگ
 ز نقش صلح و صفا چون صحائف ارژنگ...
 (ص ۳۰)

۲- ملك الشعراء بهار

محمد تقی بهار «ملك الشعراء» زاده خراسان است. پدرش ملك الشعراء آستان قدس رضوی بود. پس از مرگ پدر، این منصب به وی که شاعر جوانی بود، رسید. ملك الشعراء پس از مدتی از خراسان به طهران رفت و به نمایندگی مجلس رسید و در جریان جزر و مدهای سیاست قرار گرفت.

ملك الشعراء در مشهد با بهائیان حشر و نشر پیدا کرد و با امر بهائی آشنا شد و مدتی در سلك آنان درآمد ولی در اثر هجرت به طهران و اشتغالات سیاسی یکسره از امرالله به دور افتاد. حضرت عبدالبهاء در لوحی خطاب به چند نفر از احبای مشهد چنین نگاشته‌اند:

«... جناب ملك الشعراء و جناب ملك الحكماء و جناب آقا میرزا محمد را تحیت ابدع ابهی' ابلاغ دارید. عبدالبهاء چنان منجذب محبت ایشان که بی اختیار تضرع به ملکوت ابهی' کند و طلب تأیید و توفیق می‌نماید...»^۲

بهار قصیده‌ای به نام «جغد جنگ» دارد که بسیار معروف است. این قصیده بی‌گمان یکی از زیباترین قصائد فارسی به سبک خراسانی در قرن اخیر است. بهار این قصیده را به اقتفاء از قصیده معروف «غراب» اثر منوچهری دامغانی سروده است. قصیده «جغد جنگ» که در مذمت جنگ و ستایش صلح سروده شده جمعاً ۶۳ بیت است که اکنون ابیاتی از آن نقل می‌شود:^۳

جغد جنگ

فغان ز جغد جنگ و مرغوی او	که تا ابد بریده باد نای او
بریده باد نای او و تا ابد	گسسته و شکسته پر و پای او
ز من بریده یار آشنای من	کزو بریده باد آشنای او
چه باشد از بلای جنگ صعبت‌تر	که کس امان نیابد از بلای او...
همی زند صلاي مرگ و نیست کس	که جان برد ز صدمت صلاي او
همی دهد ندای خوف و می‌رسد	به هر دلی مهابت ندای او
همی تند چو دیو پای در جهان	به هر طرف کشیده تارهای او
چو خیل مور گرد پاره شکر	فتد به جان آدمی عنای او
به هر زمین که باد جنگ بروزد	به حلق‌ها گره شود هوای او
در آن زمان که نای حرب دردمد	ز مانه بی‌نوا شود ز نای او
به گوش‌ها خروش تندر اوفتد	ز بانگ توپ و غرش و هرای او
جهان شود چو آسیا و دمبدم	به خون تازه گردد آسیای او

رونده تانك همچو كوه آتشین
 همی خزد چو اژدها و درچكد
 چو پر بگسترد عقاب آهنین
 ز دود و آتش و حریق و زلزله
 به هر زمین كه بگذرد بگسترد
 دو چشم و گوش دهر كور و كر شود
 آلا حذر ز جنگ و جنگبارگی
 نبسینی آنكه ساختند از اتم
 نهیبش ار به كوه‌خاره بگذرد
 تَف سموم او به دشت و در كند
 عطاش را نخواهم و لقاش را
 لقای او پلیید چون عطای وی

كجاست روزگار صلح و ایمنی
 كجاست عهد راستی و مردمی
 كجاست دور یاری و برابری
 فنای جنگ خواهم از خدا كه شد
 زهی كبوتر سپید آشتی
 رسید وقت آنكه جغد جنگ را
 شكفته مرز و باغ دلگشای او
 فروغ عشق و تابش ضیای او
 حیات جاودانی و صفای او
 بقای خلق بسته در فنای او
 كه دل برد سرود جانفزای او
 جدا كنند سر به پیش پای او...
 (ص ۸۲۴)

بهار قصیده، زیبایی به نام «ای زن» در ستایش زن و مقام او سروده است که ابیاتی از آن نقل می‌شود:

جوان‌بخت و جهان‌آرائی ای زن
 صدف خانه است و صاحب‌خانه غوآص
 تو یکتا گوهری در دُرُج خانه
 دریفا گر تو با این هوش و ادراك
 دریفا كز حساب خود وطن را
 جمال و زینت دنیائی ای زن
 تو در وی گوهر یكتائی ای زن
 وز آن بهتر كه گوهرزائی ای زن...
 به جهل از این فزون‌تر پائی ای زن
 به نیمه تن فلج فرمائی ای زن

سوی علم و هنر بشتاب و كن شُكر
 حجاب شرم و عفت بیشتر كن
 كه در این دوره، والائی ای زن
 كنون كآزاد، ره پیمائی ای زن
 به كار علم و عفت كوش امروز
 كه مام مردم فردائی ای زن
 (ص ۶۸۷)

بهار در مخالفت با حجاب از جمله این ابیات را سروده است:

چادر و روی‌بند خوب نبود زن چنان مستمند خوب نبود
جهل اسباب عافیت نشود زن رویسته تربیت نشود...
گر قوانین ما همین باشد ابد الدهر این چنین باشد...
(ص ۹۳۴)

بهار در ستایش فضائل اخلاقی زن این دو بیت زیبا را در غزلی سروده است:

خدا و عشق و عفافند رهبر زن خوب بهشت شادی و فردوس آرزو اینجاست
«بهار» پرده موئین حجاب عفت نیست «هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست»
(ص ۱۱۵۷)

شاعر در غزلی زیبا در جستجوی نظمی نوین است:

این طرح کج گیتی شایان تماشا نیست شایان تماشا را طرح دگر اندازید
ذوق بشریت را این عشق کهن گم کرد عشقی نو و فکری نو، اندر بشر اندازید
(ص ۱۱۶۶)

و نیز در انتظار عیسی 'نَفْسی':

هر طبیبی نکند چاره، این مرده‌دلان که دوی دل ما در کف عیسی 'نَفْسی' است
(ص ۱۱۶۰)

ترانه‌های بهار

ترانه‌های بهار بخش مهمی از اشعار وی را تشکیل می‌دهد. این ترانه‌ها در زمان خود بارها توسط خوانندگان معروف خوانده شده و بر روی صفحات گرامافون و نوار صوتی ثبت شده و محبوبیت عام یافته‌اند.

ترانه «عروس گل» (در مذمت حجاب سروده شده)

عروس گل از باد صبا- شده در چمن چهره‌گشا- آلا ای صنم بهر خدا- ز پرده تو رخ بدر کن
دیده کسی هرگز- بود پیچه زدن خوی گل- پرده برافکن تا شود- پرده‌نشین روی گل
بسوز دل اهل صفا- به عشق و به مهر و به وفا- ای صنم- ز پیچه زدن حذر کن
آه، نهان چرا چهره، دلجوی تو- وای، گشاده به روی تو و موی تو... (ص ۱۳۱۳)
بهار در ترانه «زن باهنر» شمه‌ای در ذم حجاب که آن را علت عقبافتادگی زنان می‌دانسته بیان کرده است:

جمال بشر توئی- ز گل تازه‌تر توئی- به پاکی سمر توئی

زن در زندان یا رب که دیده- چه شد عزیزان که حال نسوان- بود بدین‌سان زار
سیاه‌کاری و جهل و خواری- بود مدامش کار

زنی کاو به جهان هنر ندارد- ز حسن بشری خبر ندارد

بناز ای زن باهنر که عالم- گلی از تو شگفته‌تر ندارد

زنانی که به جهل در حجابند- ز آداب و هنر بهره نیابند...

فرو خوان کتاب را- برافکن حجاب را- از این بیشتر- میوش آفتاب را (ص ۱۳۲۱)
ترانه، «مرغ سحر»

یکی از ترانه‌های زیبا و بسیار معروف بهار، تصنیف «مرغ سحر» است. این ترانه چنانکه ملاحظه می‌شود فکر جهان‌گرایی را القاء می‌کند:^۵
مرغ سحر ناله سر کن- داغ مرا تازه‌تر کن
ز آه شرربار این قفس را- برشکن و زیر و زیر کن
بلبل پر بسته ز کنج قفس درآ- نغمه آزادی نوع بشر سرا
وَز نَفْسِ عرصه، این خاک توده را- پر شرر کن... (ص ۱۳۱۲)
در بیت سوم این ترانه شاعر از بلبل می‌خواهد که «نغمه آزادی نوع بشر»، نه اهل کشور و اقلیم بخصوصی را بسراید و در بیت چهارم نظر به گره، خاک دارد، نه به سرزمین مشخصی.

۳- پروین اعتصامی

پروین اعتصامی نزد همه، فارسی‌زبانان معروف است. وی در منظومه «فرشته انس» به نیکوترین وجه اهمیت تربیت دختران به عنوان مادران فردا، نقش زن در خانواده و لزوم کسب فضائل اخلاقی زنان را بیان کرده است:^۶

در آن سرای که زن نیست، انس و شفقت نیست به هیچ مبحث و دیباچه‌ای قضا ننوشت زن از نخست بود رکن خانه، هستی زن ار به راه متاعب نمی‌گذاخت چو شمع چو مهر گر که نمی‌تافت زن به کوه وجود فرشته بود زن آن ساعتی که چهره نمود اگر فلاطن و سقراط بوده‌اند بزرگ به گاهواره، مادر به کودکی بس خفت چه پهلوان و چه سالک چه زاهد و چه فقیه حدیث مهر کجا خواند طفل بی‌مادر وظیفه، زن و مرد ای حکیم دانی چیست؟ چون ناخداست خردمند و کشتیش محکم به روز حادثه اندر یم حوادث دهر همیشه دختر امروز مادر فرداست اگر رفوی زنان نکو نبود نداشت توان و توش ره مرد چیست؟ یاری زن زن نکوی نه بانوی خانه تنها بود به روزگار سلامت رفیق و یار شفیق	در آن وجود که دل مرد، مرده است روان برای مرد کمال و برای زن نقصان که ساخت خانه، بی پای‌بست و بی بنیان نمی‌شناخت کس این راه تیره را پایان نداشت گوهری عشق گوهر اندر کان فرشته بین که برو طعنه می‌زند شیطان بزرگ بوده پرستار خردی ایشان سپس به مکتب حکمت حکیم شد لقمان شدند یکسره شاگرد این دبیرستان نظام و امن کجا یافت ملک بی‌سلطان یکیست کشتی و آن دیگریست کشتیبان دگر چه باک ز امواج و ورطه و طوفان امید سعی و عمل‌هاست هم ازین هم از آن ز مادرست میسر بزرگی پسران بجز گسیختگی جامه، نکومردان حطام و ثروت زن چیست؟ مهر فرزندان طبیب بود و پرستار و شحنه و دربان به روز سانحه تیمارخوار و پشتیبان
------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------

ز بیش و کم زن دانا نکرد روی تُرش
 سمند عمر چو آغاز بدعنانی کرد
 چه زن چه مرد، کسی شد بزرگ و کامروا
 به رسته، هنر و کارخانه، دانش
 زنی که گوهر تعلیم و تربیت نخرید
 کسیست زنده که از فضل جامه‌ای پوشد
 نه بانوست که خود را بزرگ می‌شمرد
 چو آب و رنگ فضیلت به چهره نیست چه سود

برای گردن و دست زن نکو « پروین »

سزاست گوهر دانش، نه گوهر الوان

(ص ۶۹)

در منظومه، « گنج عفت » که در اسفند ۱۳۱۴ ش. به مناسبت رفع حجاب سروده به فصاحت و زیبایی تمام اهمّیت عفت را برای زن بیان می‌کند.

... از زر و زیور چه سود آنجا که نادان است زن
 عیبها را جامه، پرهیز پوشانده است و بس
 زن سبکساری نبیند تا گران سنگ است و پاک
 زن چو گنجور است و عفت گنج و حرص و آزدزد
 اهرمن بر سفره تقوی نمی‌شد میهمان
 پا به راه راست باید داشت کاندرا راه کج
 چشم و دل را پرده می‌بایست اما از عفاف

زیور و زر پرده‌پوش عیب نادانی نبود
 جامه، عجب و هوی بهتر ز عریانی نبود
 پاک را آسیبی از آلوده‌دامانی نبود
 وای اگر آگه ز آئین نگهبانی نبود
 زآنکه می‌دانست کآنجا جای مهمانی نبود
 توشه‌ای و رهنوردی جز پشیمانی نبود
 چادر پوشیده بنیاد مسلمانی نبود...
 (ص ۲۳۳)

پروین در منظومه، « نهال آرزو » که به هنگام جشن فارغ التحصیلی کلاس خود از مدرسه، دخترانه، امریکائی در سال ۱۳۰۳ ش. در طهران سروده از جمله چنین می‌گوید :

زن ز تحصیل هنر شد شه‌ره در هر کشوری
 از چه نسوان از حقوق خویشتن بی‌بهره‌اند
 دامن مادر نخست آموزگار کودک است
 با چنین درماندگی از ماه و پروین بگذریم
 بر نکرد از ما کسی زین خواب بی‌دردی سری
 نام این قوم از چه دور افتاده از هر دفتری
 طفل دانشور کجا پرورد نادان مادری؟
 گر که ما را باشد از فضل و ادب بال و پری
 (ص ۲۶۲)

۴- سید محمد حسین شهریار

شهریار منظومه‌ای به نام « صدای خدا » در مثنوی سروده که در آن اصولی از قبیل وحدت عالم انسانی، وحدت اساس ادیان، مقام و مرتبت متعالی انسان، صلح‌دوستی، رفع تعصبات نژادی و قومی و وطنی، جهان‌گرایی، مقام علم و دانش و فلسفه تجدید ادیان را بیان می‌کند.^۷



پڑمان بختیاری



ایرج سہروزا (جلال الملک)



نظام وفا



عارف قزوینی



سید اشرف الدین حسینی (نسیم شمال)



میرزاده عشقی

آدمیان، شاخه و برگ همد
 اصل، درختی است کهن کز بهشت
 خلق همه شاخ درخت خداست
 هر که تنی گشت نه شاخی فکند
 زآنکه جدا هر بشری آدمی است
 آدمیان زنده به یکدیگرند
 آدمی، از نوع جدا زنده نیست
 باد چو برگی فکند از درخت
 گر بشر این نیست حیاتیش نیست
 جمله برادر به هم و خواهریم
 تن همه یک کالبد خاکی است
 کارگه طبع که انسان کند
 گفتم پیام آور یزدان پاک
 برتری نیست کسی را به کس
 ای که به کین خیزی و خنجر کشی
 وای چه گمراهی و سرگشتگی است
 حس و غرائز همه بالاتفاق
 حس تعاون، مدنیت، و داد
 این همه دوری و دوئی از کجاست؟
 این همه شر، وهم بشر ساخته
 دین و وطن مایه شر ساختیم
 صحبت مرز و سخن حد چرا؟
 از چه جهان را نگزینی وطن؟
 این همه میسند به خود عرصه تنگ
 خود مفکن این همه در سنگلاخ
 گر به جهان حکمروا شد صفا
 راه معیشت به جهان تنگ نیست
 مرز بلاد ارچه حریم است و بست
 مرز ندادند به بی‌مایگان
 گر بشود، مهر و صفائی بورز
 آنکه همه انجم و افلاک کرد
 مرز، نه کوه است که دانی گذشت
 مرز الهی که ندانی گذر

کاین همه، از یک تنه، آدمند^۸
 کند خداوند و در این دشت کشت
 شاخ درختی که درختی جداست
 بلکه درخت بشر از بیخ کند
 جان جهان و پدر عالمی است
 دست و دل و دیده و پا و سرند
 برگ به شاخ است گرش زندگیست
 شاخ و بر و برگ بلرزند سخت
 وای که مقدار نباتیش نیست
 کاین همه از یک پدر و مادریم^۹
 جان همه، یک عنصر افلاکی است
 خلقت انسان همه یکسان کند
 ما همه از آدم و آدم ز خاک
 برتری از آن خدا دان و بس
 وای ندانی که برادر کشی
 از دو برادر چه پدرکشتگی است!
 خلق بخوانند به انس و وقاق
 مایه الفت بود و اتحاد
 این نه طبیعی است که مصنوع ماست
 خود به مصافش سپر انداخته...
 دشمن ناموس بشر ساختیم
 گر نه بلائی، به رهت سد چرا؟
 باز در او جای تو و جای من
 تا دل تنگت نکشاند به جنگ
 راه صفا پوی فسیح و فراخ
 هر دو توانیم به حق اکتفا
 حاجت غارتگری و جنگ نیست...
 لیک قوی بست تواند شکست
 مرگ روا بود به همسایگان
 ورنه نه قانون تو پاید نه مرز
 موطن انسان گره، خاک کرد
 نیز نه دریا که توانی نوشت
 بین زمین است و کرات دگر

تازه جهان هم قفسی بیش نیست
 پا به فرار است از این تنگ جای
 جان تو مرغی است بلند آشیان
 ای که تو آتش‌زنه‌ای جنگ را
 دین خدا نیست بجز راه راست
 راه یکی، رهبر و مقصد یکی است
 این سه ره ای سالک کوی اله
 مکتب دین نیز به حکم قضا
 تا بشریت به مثل کودک است
 مکتب موسی است دبستان دین
 مکتب عیسی که کند نغمه سر
 مکتب قومی است به دانش فزون
 قابل تشبیه به دارالفنون...
 (ص ۴۰۲)

شهریار منظومه‌ای به نام «پیام به انشتن» دارد که در آن با وی گفتگو می‌کند. در این منظومه از جمله درباره صلح، وحدت عالم انسانی و وحدت اساس ادیان ابیات زیبایی دارد:

انشتن بغض دارم در گلو دستم به دامانت
 خود به کام التیام زخم انسان کن
 سر این ناجوانمردان سنگین دل به راه آور
 نژاد و ملیت یکی کن ای بزرگ استاد
 زمین یک پایتخت امپراطوری وجدان کن
 تفوق در جهان قائل مشو جز علم و تقوی را

انشتن نامی از ایران ویران هم شنیدستی؟
 حکیم محترم می‌دار مهد ابن سینا را
 به این وحشی تمدن گوشزد کن حرمت ما را
 انشتن پا فراتر نه، جهان عقل هم طی کن
 کنار هم ببین موسی و عیسی و محمد را
 کلید عشق را بردار و حلّ این معما کن
 و گر شد از زبان علم این قفل کهن وا کن...
 (ص ۵۲۹)

شهریار در غزلی به نام «دم بزن ای زن» از برابری زن و مرد و مخالفت با حجاب که آن را علت عقب‌ماندگی زنان می‌داند سخن می‌گوید:

یک دم ز حقوق مدنی دم بزن ای زن
 وین دام سیه سلسله بر هم بزن ای زن

این جامه، ماتم به دل ما زده صد چاك
 آبستن عیسیای تکامل توئی آخر
 صد چاك در این جامه، ماتم بزن ای زن
 پس چاك به پیراهن مریم بزن ای زن
 بر دیده نامحرم و محرم بزن ای زن...
 و نیز در غزل زیبای دیگری این چنین با حجاب و ریاکاران ضدیت دارد:

بفکن ز آتشین رُخت ای مه، حجاب را
 ای خفته زیر پرچم زلف تو انقلاب
 تا از خجالت آب کنی آفتاب را
 برخیز و برفراز علم انقلاب را
 ای گل بیوش زینت و بفکن نقاب را
 عنوان روسیاهی از آن شد حجاب را
 روزی که زن سؤال کند از حقوق خویش
 آن شیرمرد کیست که گوید جواب را؟...

۵- محمد اقبال لاهوری

این شاعر هندی تبار با امر بهائی آشنائی داشته و در کتاب جاوید نامه، خود در سفری خیالی به افلاک، ارواح طاهره و حلاج و غالب را ملاقات می‌دهد و هر يك غزلی از خود می‌خوانند. طاهره نیز غزل «گر به تو افتدم نظر...» را می‌خواند. اقبال، طاهره را «خاتون عجم» لقب می‌دهد. در مجموعه اشعار وی بسیاری از افکار نزدیک به تعالیم بهائی دیده می‌شود.^{۱۰}

درباره، صلح و برادری چنین سروده است:

خیز و قانون اخوت ساز ده
 باز در عالم بیار ایام صلح
 جام صهبای محبت باز ده
 جنگجویان را بده پیغام صلح
 نوع انسان مزرع و تو حاصلی
 ریخت از جور خزان برگ شجر
 چون بهاران بر ریاض ما گذر...
 (ص ۲۲)

در ابیات ذیل تعصب ملی و وطنی و نژادی را این چنین محکوم می‌کند:

اصل ملت در وطن دیدن که چه؟
 بر نَسَب نازان شدن نادانی است
 باد و آب و گل پرستیدن که چه؟
 حکم او اندر تن و تن فانی است...
 (ص ۶۳)

نه افغانیم و نی تُرك و تتاریم
 تمیز رنگ و بو بر ما حرام است
 چمنزاریم و از يك شاخساریم^{۱۱}
 که ما پرورده يك نوبهاریم
 (ص ۲۰۳)

آن چنان قطع اخوت کرده‌اند
 تا وطن را شمع محفل ساختند
 بر وطن تعبیر ملت کرده‌اند
 نوع انسان را قبائل ساختند...
 آدمی از آدمی بیگانه شد
 آدمیت گم شد و اقوام ماند...
 (ص ۷۸)

اقبال در این ابیات به کرامت و جلالت شأن انسان تأکید دارد :

در دو عالم هر کجا آثار عشق	این آدم سرّی از اسرار عشق...
آنچه در عالم بگنجد عالم است	آنچه در عالم نگنجد آدم است
آشکارا مهر و مه در جلوتش	نیست ره جبریل را در خلوتش
برتر از گردون مقام آدم است	اصل تهذیب احترام آدم است...

(ص ۳۰۸)

حرف بد را بر لب آوردن خطاست	کافر و مؤمن همه خلق خداست
آدمیّت احترام آدمی	با خبر شو از مقام آدمی
آدمی از ربط و ضبط تن به تن	بر طریق دوستی گامی بزن
بنده عشق از خدا گیرد طریق	می شود بر کافر و مؤمن شفیق...

(ص ۳۸۵)

اقبال مقام زن و نقش او را در اساس خانواده چنین توصیف می کند :

زندگی ای زنده دل دانی که چیست؟	عشق يك بين در تماشای دوئی است
مرد و زن وابسته، یکدیگرند	کائنات شوق را صورتگرند
زن نگهدارنده نار حیات	فطرت او لوح اسرار حیات
آتش ما را به جان خود زند	جوهر او خاک را آدم کند
در خمیرش ممکنات زندگی	از تب و تابش ثبات زندگی
شعله ای کز وی شررها درگذشت	جان و تن بی سوز او صورت نیست
ارج ما از ارجمندی های او	ما همه از نقش بندی های او
حق ترا داده است اگر تاب نظر	پاک شو قدسیّت او را نگر

(ص ۳۰۸)

به لزوم دین چنین اهمیت می دهد :

این نکته گشاینده اسرار نهان است
ملك است تن خاکی و دین روح و روان است
(ص ۱۴۱)

و در مورد تحرّی حقیقت :

کلام و فلسفه از لوح دل فرو شستم
ضمیر خویش گشادم به نشر تحقیق
(ص ۱۵۱)

۶- نظام وفا

نظام وفا شخصی سلیم النفس و دارای فضائل اخلاقی فراوان بود و عمری را به تدریس اشتغال داشت. وی با بعضی از بهائیان دوستی داشت و مضامین بسیاری از اشعارش با اندیشه های بهائی نزدیکی تام دارد. در منظومه، ذیل که «صلح عمومی» نامیده شده از صلح عمومی، لزوم تجدید ادیان و وحدت اساس آنها و ترك تعصبات جاهلیّه سخن رفته است :

کهنه شد آئین ملکداری پیشین
سال نو آمد، دگر چه فایده دارد
دود دل خلق در فضا شده ابری
روز نشور است و مردگان جهالت
سلطنت حقّهای زمام جهان را
سلطنتی کش اساس و قاعده باشد؛
سلطنتی کاندرا آن ز ظلم نگردد
رایت نهضت در اهتزاز درآید
صلح عمومی شود فراهم و عالم
ننگرد انسان دگر به نوع خود از جهل
گرگ و برّه، هم‌چرا شوند و هم‌آخور

طرح نوی ریخت باید از سر تمکین
خواندن تقویم پاره پاره، پارین
کآتش بارد به دودمان سلاطین
سر ز لحد برگرفته گوش به تلقین
یکسره باید به کف گرفت پس از این
عدل و مساوات و داد و داوری و دین
دستخوش اغنیا حقوق دهاقین
در شغف آید دوباره مردم غمگین
آذین بندد ز شادای آذین، آذین
چون سبعی با دو دیده، غضب‌آگین
یار شوند و قرین، کبوتر و شاهین

جامعه آدمی ز عنصر صالح
کار مناسب برای هر یک از اعضا
هر که به جای آورد وظیفه، خود را
فرق نباشد میان بنده و مولا

ساخته آئین خویش قابل تمکین
کرده بسی عادلانه قسمت و تعیین
اوست یقین درخور ستایش و تحسین
نیست تفاوت میان منعم و مسکین

گردش گیتی منظم است و نباشد
این ز چه رو دشمن است بیهده با آن
بس بود این اختلاف مذهب و مسلک
این همه الواح آسمانی متقن
نیست مگر جملگی تراوش یک بحر
هست چو گل‌های رنگ‌رنگ، مذاهب
لیک چو رنگ از میانه رفت نماند
هست بسی این زمینه قابل توضیح
لیک ز طول سخن «نظام» بیندیش

با یکیش مهر و با یکی دگرش کین
وآن ز چه رو دوست گشته بیهده با این
به که به دنیا بود هم‌اره یک آئین
کآمده هر یک ز عرش حکمت پائین
یا به جز از دست کبریا شده تدوین؟
خاطره، خلق زین جهت شده رنگین
زین همه غیر از گلی معطر و مشکین
هست بسی این قضیه لایق تبیین
تلخ مبادا شود مطالب شیرین^{۱۱}

نظام وفا منظومه‌های متعددی در مورد مقام و احترام به زن به عنوان اساس خانواده، شریک زندگی مرد، اول مربی کودکان و اهمیت تربیت دختران دارد که بعضی از ابیات آنها نقل می‌شود:

زن بود در آسمان زندگی
در کنار روح‌پرور کودکان
خانه را بانوی و شمع محفل است

مشرق زیبائی و فرخندگی
چون کواکب در کنار کهکشان
مالک عشق و نگهبان دل است...
(ص ۱۷۸)

دانش و تقوی برای مرد و زن
هست همچون جان و دل در جسم و تن

لیک زن چون آینه پا تا سر است
 زن نخست آموزگار منزل است
 در کنار مادری دانش شعار
 جلوه دانش در او زیباتر است
 تمشیت در خانه بی‌زن مشکل است
 کودک نادان نمی‌آید به بار...
 (ص ۱۷۹)

زن نبُد گر در جهان، رازی نبود
 بانوی کاشانه، دل‌هاست زن
 کهکشان زندگی دامن وی
 حُسن زن دلجوئی و آزرم اوست
 بهر مرد از پاک‌طینت همسری
 زن اگر ز آزر، دل روشن بود
 مرد و زن در زندگانی توأمند
 هر یکی تنها و دور از آن دگر
 خلقت زن بر نکوکاری بود
 مادری و مهربانی‌های او
 هر یکی از دیگری بالاتر است
 شعر و سوز و ساز و آوازی نبود
 روشنائی‌بخش محفل‌هاست زن
 اختران سعد، فرزندان وی
 زیور زن مهر و خوی گرم اوست
 روز حاجت نیست بهتر یآوری
 کوکب اقبال مرد، آن زن بود
 هر کدامی نیمی از عمر هم‌اند
 ناقص است و ناتمام و بی‌ثمر
 زندگانی‌ش فداکاری بود
 رنج‌ها و شادمانی‌های او
 آن چو خورشید است، آن گر اختر است...
 (ص ۱۸۱)

۷- ایرج میرزا «جلال الملك»

ایرج شاعر نامدار و چیره‌دست را همه کسانی که با ادب فارسی سر و کار دارند می‌شناسند. اشعار ایرج در سادگی، روانی و سلاست کم‌نظیر است. وی با حجاب زنان به شدت مخالف بود و در دیوانش ابیات متعددی در مذمت حجاب دارد و آن را مایه فساد جامعه و «سدّ باب معرفت» می‌داند. از جمله چنین می‌گوید:

خدایا تا کی این مردان به خوابند؟
 چرا در پرده باشد طلعت یار؟
 مگر زن در میان ما بشر نیست؟
 مگر زن در تمیز خیر و شر نیست؟
 زنان را عصمت و عفت ضرور است
 تو ای با مُشک و گل هم‌سنگ و هم‌رنگ
 تو هم دستی بزنی، این پرده بردار
 تو هم این پرده از رخ دور می‌کن
 تمام این مفسد از حجاب است
 زنان تا کی گرفتار حجابند؟
 «خدایا زین معماً پرده بردار»
 مگر زن در تمیز خیر و شر نیست؟
 نه چادر لازم و نه چاق‌چور است
 نمی‌گردد در این چادر دلت تنگ؟
 کمال خود به عالم کن نمودار
 در و دیوار را پرنور می‌کن...
 حجاب است آنکه ایران زو خراب است...^{۱۲}

شاعر تعصب دینی و وطنی را باعث اختلاف و خونریزی می‌داند:

فتنه‌ها در سر دین و وطن است
 صحبت دین و وطن یعنی چه؟
 این دو لفظ است که اصل قتن است
 دین تو، مـوطن من یعنی چه؟

همه عالم همه کس را وطن است همه جا موطن هر مرد و زن است
چیست در گله، تو این دو خیال؟ که کند خون مرا بر تو حلال
(ص ۱۲۷)

۸- میرزاده، عشقی

میرزاده، عشقی شاعری انقلابی بود که در جوانی کشته شد. در مجموعه آثارش نمایشنامه، منظومی به نام «کفن سیاه» که اشاره به همان چادر سیاه است دارد. در این منظومه از زبان ملک‌زاده ایرانی به نام «خسرو دخت» چادر سیاه را عامل اصلی عقب‌ماندگی و بدبختی بانوان ایرانی می‌داند. وی در پایان این نمایشنامه چنین می‌گوید:

شرم چه؟ مرد یکی بنده و زن یک بنده

زن چه کرده است که از مرد شود شرم‌منده؟

چیست این چادر و روبنده نازیبنده؟

گر کفن نیست بگو چیست پس این روینده؟

مرده باد آن که زنان زنده به گور افکنده

بجز از مذهب هرکس باشد - سخن اینجا دگر بس باشد

با من از یک دو سه گوینده هم‌آواز شود

کم‌کم این زمزمه در جامعه آغاز شود

با همین زمزمه‌ها روی زنان باز شود

زن کند جامه، شرم‌آر و سرافراز شود

لذت زندگی از جامعه احراز شود

ورنه تا زن به کفن سر برده - نیمی از ملت ایران مُرده^{۱۳}

وی در منظومه‌ای به مطلع «هزار بار مرا مرگ به از این سختی است» این بیت را در نکوهش

حجاب سروده است:

زنان کشور ما زنده‌اند و در کفن‌اند

که این اصول سیه‌بختی از سیه‌رختی است

(ص ۳۷۳)

۹- عارف قزوینی

عارف قزوینی نیز شاعری انقلابی بود. وی در غزلی به مطلع «گدای عشقم و سلطان عشق شاه

من است»^{۱۴} در مورد تساوی حقوق زن و مرد از جمله چنین می‌گوید:

حقوق خویش ز مردان اگر زنان گیرند

در این میان من و یک دشت زن سپاه من است^{۱۵}

عارف در غزل زیبای دیگری این طور سروده است:

بدر این حجاب و آخر، بدراً ز ابر، چون خور
 که تمدن ار نیائی تو، به نیم راه ماند
 تو از این لباس خواری شوی عاری و برآری
 بدر همچو گل، سر از تریتم ار گیاه ماند
 دل آن که روت با واسطه حجاب خواهد
 تو مگوی دل، که آن دل به جوال گاه ماند...
 (ص ۲۲۹)

۱۰- سید اشرف الدین حسینی (نسیم شمال)

اشرف الدین حسینی از مردم گیلان بود. وی چند سال روزنامه‌های را به نام نسیم شمال منتشر می‌کرد. وی در این روزنامه که صبغه فکاهی داشت با اشعاری که می‌سرود از اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی روز انتقاد می‌کرد. روزنامه «نسیم شمال بین عامه مردم محبوبیت پیدا کرده بود.

وی در ترجیع‌بندی به نام «عاقبت ایران» درباره آینده روشن ایران و تحقق صلح مطالب جالبی سروده است.^{۱۶}

مادران در تربیت مشهور دوران می‌شوند	کودکان در مدرسه با علم و عرفان می‌شوند
بعد از این بیگانگان از امر حق گردند خویش	آب می‌نوشند از یک چشمه با هم گرگ و میش
مُرده‌ها از قبر برخیزند با وجد و سرور	یعنی امروز است بهر شیعیان یوم ظهور
خاک محنت‌خیز ایران تاج دنیا می‌شود	عارفان را جای تفریح و تماشا می‌شود
در فرانسه جلوه‌گر گردد قد رعناي صلح	صیغه «صالحت» می‌خوانند در امضای صلح
دختران از معرفت شیرین‌تر از جان می‌شوند	می‌شود هر کوچه پُر از حور و غلمان ای نسیم
مؤمنین را هیچ مکروهی نمی‌آید به پیش	بدهد روح القدس بر مرده‌ها جان ای نسیم
با کفن بیرون دهند از مقبره اهل قبور	روشنائی اوفتد در سطح امکان ای نسیم
اندر او علم و هنر، صنعت مهیا می‌شود	متصل می‌گردد این قزوین به گیلان ای نسیم
می‌شود دنیای کهنه بعد از این دنیای صلح	امریکا و انگلیس و روس و آلمان ای نسیم... ^{۱۷}

در منظومه‌ای با عنوان «نصیحت خانمی به دخترش» درباره بلوغ عالم و تقدّم زنان و بشارت ظهور می‌گوید:

روز نشاط عالم است ای دخترک بیدار شو
 وقت بلوغ عالم است ای دخترک بیدار شو
 آمد بشارت از فلک دختر بود رشک ملک
 زین مژده دلها بی‌غم است ای دخترک بیدار شو...
 اندر اروپا سربسر در علم و تحصیل هنر
 زن افضل است و اقدم است ای دخترک بیدار شو

وقتی که مطلب شد بیان وقتی که حجت شد عیان

روز ظهور اعظم است ای دخترک بیدار شو...
(ص ۲۵۳)

۱۱- پژمان بختیاری

در میان اشعار پژمان بختیاری مضامین اجتماعی فراوان است. وی از جمله در تساوی حقوق زن و مرد این بیت را سروده است:

آنان دو شاخه‌اند ز يك اصل و پُربَر است بستان اجتماع ز پیوند این دو شاخ^{۱۸}
پژمان اهمّیت تربیت دختران را که مادران آینده خواهند بود چنین بیان می‌کند:
کآنچه جهان‌بخش و جهان‌پرور است در بر من تربیت دختر است
اوست که پُرمایه کند مرد را ما حاصل جمع کند فرد را
کار جهان بسته به تدبیر اوست پرورش نسل نو از شیر اوست
در کف او میوه، پیوند ماست دامن او مکتب فرزندان است
دختر ما مریم عیسی' دمی است تربیتش تربیت عالمی است
جامعه با رشته، او محکم است در صفتش هرچه بگویم کم است
پایه ایجاد جهان خوامش برتر از این چیست، که برخوامش
(ص ۲۱۸)

۱۲- وحید دستگردی

وحید دستگردی شاعر و سخن‌سنج معاصر زن را چنین می‌ستاید:

زن و مردند اساس زندگانی زن اول در حساب و مرد، ثانی
اگر قانون‌گزاری با زنان بود به دیگر گونه اوضاع جهان بود
ولیکن چون به دیگر گونه شد کار ستم بر زن ز مردان رفت بسیار^{۱۹}

۱۳- ابوالقاسم لاهوتی

ابوالقاسم لاهوتی شاعر معروف و چپ‌گرای معاصر در دیوانش ابیاتی درباره تساوی حقوق زن و مرد و تقدم تربیت دختران دارد:

باید همه جا قرین شود زن با مرد بی‌کار در این جهان نماند يك فرد^{۲۰}
باشد به جهان در نظر دانشور آغوش زن اولین دبستان بشر
این مکتب ابتدائی ار عالی نیست از تربیت بشر مجوئید اثر
(ص ۲۰۸)

پایان سخن

آنچه گذشت گذری در اشعار برخی از شعرای سنت‌گرای فارسی‌زبان يك قرن و نیم اخیر بود که در آثارشان کم و بیش مضامینی نزدیک به تعالیم بهائی وجود دارد. بی‌گمان در اشعار شعرای دیگر مضامینی نزدیک به اندیشه‌های بهائی یافت می‌شود که نگارنده را بدانها دسترسی نبوده است.

این نکته را ناگفته نباید گذاشت که در اشعار بسیاری از شعرای نوپرداز مضامینی سرشار از اندوه و بدبینی وجود دارد که البته معلول اوضاع و احوال اجتماعی و سیاسی و شرایط زمان و شخص شاعر است که نقد و تحلیل آن در حوصله این مقاله نیست و فرصت دیگری را می‌طلبد.

یادداشت‌ها

- ۱- دکتر غلامعلی رعدی آذرخشی، مجموعه اشعار نگاه، نشر گفتار، طهران، ۱۳۶۴ ه. ش. (کلیه اشعار منقوله در این مقاله که با ذکر صفحه آمده از این مجموعه نقل شده است.)
- ۲- نقل از لوح ضمیمه، مرقومه، دارالتحقیق مرکز جهانی بهائی مورخه ۹ ژانویه، ۱۹۹۶ م. به موجب روایتی غیر مکتوب، بهار در ایامی که به واسطه ابتلاء به بیماری سل در آسایشگاه شهر لوزان (سوئیس) بستری بوده در ملاقاتی با جناب دکتر منوچهر ذبیح، از اینکه در جوانی از ظل امرالله خارج شده و در مسیر حوادث سیاسی افتاده اظهار تأسف کرده است.
- ۳- محمد تقی بهار، دیوان اشعار ملك الشعراء بهار، به کوشش مهرداد بهار، چاپ چهارم، انتشارات توس، ۱۳۶۸ ه. ش.، طهران. (کلیه اشعار که از بهار با ذکر صفحه آمده از این مجموعه نقل شده است.)
- ۴- منظور شاعر «پیچه» است که از موی دم اسب بافته می‌شد و بانوان از آن برای پوشاندن روی خود استفاده می‌کردند.
- ۵- این ترانه برای اولین بار توسط قمر الملوك وزیر خواننده توانا و فقید اجراء شد و پس از آن توسط چند خواننده دیگر اجراء شد که آخرین و بهترین آن توسط شجریان اجراء شده است.
- ۶- پروین اعتصامی، دیوان اشعار، به کوشش ابوالفتح اعتصامی، چاپ اول، ۱۳۱۴ ه. ش.، طهران.
- ۷- کلیات دیوان شهریار، چاپ یازدهم، انتشارات زرین و نگاه، ۱۳۷۱ ه. ش.، طهران. (اشعاری که از شهریار در این مقاله آمده با ذکر شماره صفحه همه از این مجموعه گرفته شده است.)
- ۸- این بیت یادآور این بیان معروف جمال اقدس ابهی است که فرموده‌اند: «... ای اهل عالم، همه بار يك دارید و برگ يك شاخسار.»
- ۹- این بیت خواننده را به یاد این بیت جناب نعیم می‌اندازد:
خواهران و برادران همیم چون ز يك مادر و ز يك پدریم
- ۱۰- کلیات اشعار فارسی مولانا اقبال لاهوری، با مقدمه و حواشی احمد سروش، چاپ پنجم، کتابفروشی سنائی، ۱۳۷۰ ه. ش.، طهران. (کلیه اشعار اقبال که با ذکر صفحه در این مقاله آمده از این مجموعه نقل شده است.)
- ۱۱- دیوان نظام وفا، به کوشش احمد کریمی، نشریات ما، ۱۳۶۳ ه. ش.، طهران، ص ۱۴۵. (اشعاری که از نظام وفا با ذکر صفحه در این مقاله آمده همه از این مجموعه نقل شده است.)
- ۱۲- دیوان افکار و آثار ایرج میرزا، به اهتمام دکتر محمد جعفر محبوب، چاپ سوم، ۱۳۵۳ ه. ش.، ص ۷۹. (اشعار ایرج میرزا که با ذکر صفحه در این مقاله آمده همه از این مجموعه نقل شده است.)
- ۱۳- کلیات میرزاده عشقی، به اهتمام علی اکبر مشیر سلیمی، چاپ هفتم، امیرکبیر، ۱۳۵۷ ه. ش.، طهران،

- ص ۲۱۸. (اشعار عشقی که با قید صفحه در این مقاله آمده از این مجموعه نقل شده است).
- ۱۴- این غزل را خواننده قفید بنان با استادی اجراء کرده است.
- ۱۵- عارف قزوینی شاعر ملی ایران، تدوین هادی حائری، انتشارات جاویدان، ۱۳۶۴ ه. ش.، طهران، ص ۲۱۲. (منظومه دیگر عارف که در متن مقاله آمده از این مجموعه نقل شده است).
- ۱۶- کلیات باغ بهشت، اشرف الدین حسینی (نسیم شمال)، مطبوعاتی حسینی، ص ۴. (اشعاری که از این شاعر با قید صفحه در متن مقاله آمده از این کتاب نقل شده است).
- ۱۷- ظاهراً اشاره به پیمان ورسای دارد.
- ۱۸- دیوان پیرمان بختیاری، نشر ما، ۱۳۴۸ ه. ش.، طهران، ص ۴۳۷. (اشعار پیرمان که با قید صفحه در متن مقاله آمده از این کتاب نقل شده است).
- ۱۹- حسام نقبائی، حقوق زن در تاریخ و شرایع، اتریش، ۱۹۸۵ م.، ص ۱۸.
- ۲۰- دیوان ابوالقاسم لاهوتی، مسکو، اداره نشریات به زبان‌های خارجی، ۱۹۶۳ م.، ص ۲۰۷.



ماسوله - جنوب فرمون - استان گیلان - پشت باهای محل عبور و مرور که حکم کوچه را دارد - قدمت ماسوله تا حدود ۱۳۰۰ سال پیش ذکر شده است.